

نسب فاطمیان و خاندان میمون

بیژن پروان^۱

رضا دهقانی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۳

چکیده

دولت فاطمی از دولت های شیعی است که در اواخر قرن سوم هجری (۲۹۷ه.ق) توسط یکی از نوادگان اسماعیل؛ فرزند حضرت امام جعفر صادق (ع) تشکیل شد. به دلایل مختلفی در طول تاریخ؛ از زمان تاسیس این دولت، در خصوص نسب موسسین آن نظرات مختلفی ابراز شده است. صرف نظر از تلاش های عباسیان، حتی شیعیان زیدی و اثنی عشری نیز نظر یکسانی در این مورد نداشته‌اند. با ورود خاندان میمون، در جریان شکل گیری و تکوین تفکر اسماعیلی، اختلاف و نزاع از شکل عربی-عربی و یا شیعی-سنی به یک پدیده عربی-ایرانی و یا اسلام و غیر اسلام تبدیل می‌شود. نتایج یافته های نوشتار حاضر؛ نفی انتساب خاندان میمون به این فرقه و لزوم انفکاک میان دو جریان اصیل اسماعیلی، به عنوان یک مذهب فکری و جریان ثانوی با نقش پررنگ ایرانی، با خصایص کلامی و سیاسی است.

کلید واژه ها: فاطمیان، اسماعیلیه، عباسیان، فاطمه زهرا (س)، خاندان میمون

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز bparvan@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز و مامور به خدمت در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران rdeghani@ut.ac.ir

مقدمه

گسترش روزافزون فعالیت های گروه های شیعی در جغرافیای جهان اسلام و قلمرو عباسیان از یک سو و قدرت فزاینده ی آنان در جذب مردم و هواداران پرشور از سوی دیگر؛ با تشکیل دولت فاطمی در مصر، معادله ی قدرت را به زیان عباسی ها تغییر می داد. وجود رقیب نسبتا نیرومندی برای عباسیان در اندلس؛ تحت عنوان امویان اندلس و پیدایش برخی اعتراض ها در شام و حجاز، خلفای عباسی را در بغداد بیمناک ساخته بود. اکنون ظهور مدعی جدیدی در شمال آفریقا به نام دولت فاطمی؛ که توسط شیعیان اسماعیلی تشکیل می شد، برای عباسیان قابل تحمل نبود و به روش های مختلف سعی داشتند به دفع نفوذ آن بپردازند. عمق کینه ی عباسیان از اسماعیلیه را از متون قرون چهارم تا هفتم هجری و از میان نوشته های تاریخی، جغرافیایی و ادبی وابستگان به خلافت عباسی شاهد هستیم. اطلاعات مربوط به اسماعیلیان را علاوه بر صوره الارض ها، از میان ملل و نحل ها و تواریخ عمومی به فراوانی می توان یافت؛ که در نوشته ی حاضر به بخشی از آنها پرداخته شده است. فرقه ی اسماعیلیه به دلیل شیوه های مبارزاتی و افکار و اندیشه های خاص خود، مورد توجه خاص مستشرقین قرار گرفته است که حاصل آن انتشار آثار متعددی در این زمینه است.

نکته دیگر در این زمینه آشفتگی هائی است که در نسب اسماعیلی ها و نوع ارتباط آنها با خاندان میمون به وجود آمده است. اکنون با همه پژوهش های انجام شده، ما همچنان با ابهام زیادی در خصوص نسب فاطمیان مواجه هستیم. پژوهش های مستشرقین در این زمینه؛ علیرغم اطلاعات گسترده، گاه بر پیچیدگی مساله افزوده اند و نسب اسماعیلیه را در مسیری دشوار قرار داده اند.

از میان خاورشناسان، نخستین فردی که در باره اسماعیلیه به تحقیق و نگارش پرداخته سیلوستر دو ساسی (silvester de sacy) ۱۸۳۸-۱۷۵۸م، اندیشمند فرانسوی است. او در کتابی دوجلدی که در خصوص فرقه دروز؛ از فرق اسماعیلی نوشته؛ از مذهب اسماعیلیه و اصل و منشاء آن گفتگو کرده است. پس از وی شرق شناس هلندی راینهاردت دوزی (Reinhardt Dozy) ۱۸۸۴-۱۸۲۰م، در کتابی که در باره مسلمانان اسپانیا نوشته است، به برخی از رهبران اسماعیلیه اشاره دارد. میخائیل پان دوخویه (M. J. D. Goeje) ۱۹۰۹-۱۸۳۶م، خاورشناس هلندی نیز؛ در خصوص قرامطه بحرین و اسماعیلیه مقالات متعددی نوشت. پس از او هموطنش کازانوا (Casonova. p) به ارائه ی یافته های خود در این زمینه پرداخته است. استرن (Stern. s. m)، ویلفرد مادلونگ (Madelung. w) و یکی از

فعال ترین محققین شرق شناس؛ یعنی لوئی ماسینیون (Massignon.L) فرانسوی در شناخت و معرفی آنان به جهانیان؛ به ویژه اروپائیان، تلاش های زیادی انجام داده‌اند. اما از مطالعه ی این آثار، پاسخ قطعی پرسش هایی از قبیل این که علل آشفتگی در نسب فاطمیان و نقش خاندان میمون و عباسیان در این موضوع چیست و چه پیامدهایی برای فاطمیان و دیگر جریانها به دنبال داشت، بدست نمی‌آید. آیا شکل گیری تفکر کلامی و فلسفی اسماعیلیه؛ آن چنان که بخشی از مستشرقین و گروهی از نویسندگان اهل سنت؛ هوادار خلافت عباسی مطرح می‌کنند، زائیده ی تلاش ایرانیان؛ از جمله خاندان میمون برای رهایی از سلطه ی عنصر عرب و دین اسلام است؟ اینها موضوعاتی است که در این مقاله به آن پرداخته ایم.

پیدایش فرقه اسماعیلیه

پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) و در جریان سقیفه، نخستین گام برای انشقاق در عالم اسلام برداشته شد و مسلمانان به دو گروه بزرگ سنی و شیعه تقسیم شدند.^۱ گرچه لفظ شیعه نخستین بار از زبان پیامبر(ص) و خطاب به حضرت علی(ع) و یارانش به کار رفته است^۲، اما بدنبال سقیفه این موضوع شکلی سیاسی یافت. بعدها بدلائل گوناگون و در مقاطع مختلف، هر یک از این دو مذهب به گروهها و نحله های متنوع تقسیم شدند. از نخستین حوادث در این زمینه، اختلافات شیعیان پس از رحلت امام سجاد زین العابدین(ع) است، که سبب انشعاب آنان به دو گروه بزرگ شد. یک گروه هوادار امامت زید و گروهی طرفدار امامت امام باقر(ع) شدند و از اینجا زیدیه پدید آمد. همین اتفاق با مقداری تفاوت در دوره امامت حضرت امام جعفر صادق(ع)؛ امام ششم رخ داد. به عقیده اسماعیلیه؛ اسماعیل فرزند ارشد آن حضرت، امام بود و به نص از سوی خداوند و به توسط امام جعفر صادق(ع) به امامت تعیین شده بود، ولی مرگ زود هنگام و یا عامل دیگری که در ادامه اشاره خواهیم کرد، به تعبیری سبب بداء شد و امامت به فرزند دیگر آن حضرت، یعنی امام موسی(ع) منتقل شد. گروهی از شیعیان این موضوع را نپذیرفتند و در این خصوص به طرح نظرهای مختلف از جمله غیبت اسماعیل اعتقاد یافتند. بخشی از این افراد نیز امامت را از آن فرزند اسماعیل که حضور داشت؛ به نام محمد دانستند و فعالیت های گسترده‌ای را به شیوه های مختلف؛ برای پیروی از امام حاضر خود و تبلیغ اندیشه های او انجام دادند. به دلیل محدودیت های موجود، توسط دولت های وقت و مخالفین؛ از جمله سایر شیعیان اقدامات آنان چندان آشکار نیست و اطلاعات کافی از فعالیت های آنان برای مدت

حداقل یک قرن وجود ندارد. اما آمادگی های تثوریک و فعالیت های پنهان سیاسی و اقدامات پراکنده نظامی؛ در مناطقی چون بحرین، یمن، مغرب، حجاز، شام و ... توسط آنان ادامه یافت.

این نکته نیز قابل تامل به نظر می‌رسد که در خصوص سال وفات اسماعیل بن صادق(ع) دو نظر متفاوت وجود دارد. در حالی که گروهی از مورخین تاریخ وفات او را سال ۱۳۳ه^ق و سال ۱۳۸ه^ق دانسته اند؛ گروه دیگری به نقل از اسماعیلیان این تاریخ را چند سال پس از رحلت پدر و در سنه ۱۴۵ه^ق می‌دانند.^۵ طبعاً این قول درست به نظر نمی‌رسد و غالب مورخین وفات اسماعیل را در زمان حیات پدرش امام جعفر صادق(ع) می‌دانند. از سوی دیگر ولادت امام موسی بن جعفر(ع) در سال ۱۲۸ه^ق و وفات او در زندان هارون الرشید در بغداد و در سال ۱۸۳ه^ق بوده است و این در حالی است که ولادت محمد بن اسماعیل به تصریح دستورالمنجمین؛ از آثار اسماعیلیان در سنه ۱۲۱ه^ق یعنی ۷ سال قبل از ولادت امام موسی بن جعفر(ع) بوده است.^۶ بنابر این آن امام تقریباً در تمام عمر معاصر با برادرزاده خود محمد بن اسماعیل بود، نه برادر خود اسماعیل. این مساله قطعی است که محمد بن اسماعیل در سال ۱۷۹ه^ق با هارون الرشید ملاقات نموده است.

ظهور دعوت عباسی و وضعیت شیعیان

با سقوط بنی امیه و ناسازگاری های عباسیان، طبعاً شیعیان امیدها و آرزوهای خود را در اعقاب رسول ا. (ص)، به خصوص فرزندان حضرت علی(ع)، از فاطمه زهرا(س) می‌دیدند. تکیه و تاکید روزافزون بر اهمیت خط مستقیم نسبت با پیامبر(ص) و بر حق بودن یک خط امامت پس از رحلت پیامبر(ص) نضج گرفت.^۷ در جریان همکاری شیعیان با عباسیان نیز امید آنان به این که فردی از خاندان علوی به خلافت برسد، آنها را در این مسیر قرار داده بود. با قرائت خطبه به نام سفاح و انتقال خلافت به آل عباس، نخستین فرد از علویان که به اعتراض پرداخت؛ شریک بن شیخ المهری از فرماندهان نظامی ابومسلم بود که اظهار داشت: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‌باید و فرزندان پیامبر باید که خلیفه باشند».^۸ گرچه قیام او توسط ابومسلم سرکوب شد، ولی موضع شیعیان را در قبال خلافت عباسی روشن ساخت. از این زمان به بعد شاخه‌ای از علویان مانند دوران بنی امیه، عباسیان را غاصب دانسته و به مبارزه با آنان برخاستند. قیام نفس زکیه از اعقاب امام حسن(ع)^۹، قیام حسین بن علی معروف به صاحب الفخ از اعقاب امام حسن(ع)^{۱۰}، قیام علی بن محمد علوی؛ معروف به صاحب الزنج(۲۷۵-۲۵۵ه^ق)^{۱۱}، از آن جمله بود.

با سقوط امویان ابوسلمه خلال معروف به وزیر آل محمد تلاش فراوانی برای انتقال دولت به آل ابی طالب از جمله امام جعفر صادق (ع) انجام داد، اما این اقدام نتیجه‌ای در بر نداشت.^{۱۲} بیان این نکات نشانه قدرت، جایگاه و موقعیت شیعیان در این مقطع زمانی است. شیعیان در معادلات سیاسی، نظامی این عصر نقشی تعیین کننده داشتند و طبیعی بود که به هنگام نیاز به بازی گرفته شوند؛ ولی پراکندگی آنان، ایشان را ضعیف و از گردونه قدرت خارج ساخته بود. عباسیان به این بهانه که اولاد علی(ع) از حق خود به نفع آنان صرف نظر کرده اند، بنای دعوت و پیشرفت را گذاردند و از محبوبیت آل علی به سود خود استفاده کردند.^{۱۳}

تشکیل دولت فاطمی

این دولت توسط عبیدالله المهدی در سال ۲۹۷ هجری در مغرب تشکیل و تا سال ۵۶۷ هجری که العاضد لدین الله، آخرین خلیفه فاطمی توسط صلاح الدین ایوبی سرنگون شد، ادامه یافت. خلفای فاطمی ۱۴ نفر بودند. در مورد کیستی و ماهیت عبیدالله المهدی دو نظر متفاوت وجود دارد. بعضی او را ابومحمد سعید بن الحسین بن عبدالله بن القداح و گروهی او را سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل دانسته اند.^{۱۴} به اعتقاد بعضی از مورخان هر دوی این گروهها، امامان مستودع^{۱۵} اسماعیلیه بوده و برای امام مستتر تبلیغ می کردند. اسماعیلیه نسب نامه دوم را قبول داشتند. مورخی اشاره می کند که می توانیم بگوییم که فاطمین علوی نسب بودند و جد ایشان محمد بن اسماعیل بود، اما عبیدالله المهدی گرچه از خاندان علوی و فرزندان فاطمه نبود، ولی امام مستودع به شمار می رفت و وظیفه داشت که ودیعه امامت را به ابوالقاسم بن حسین؛ ملقب به قائم که جد خلفای فاطمی است برساند.^{۱۶}

دکتر فضایی که در زمینه اسماعیلیه پژوهش هایی انجام داده و کتابی را نگاشته است، با قطعیت بیشتری در این زمینه نظر می دهد و با ترسیم نسب نامه اسماعیلیان، از حضرت علی(ع) شروع می کند. ما بخشی از نمودار ترسیمی ایشان را پس از امام ششم، حضرت امام جعفر صادق(ع) دنبال می کنیم. اسماعیل بن جعفر ۸۱۰/۵۱۹۳ م، محمد بن اسماعیل ۸۱۰/۵۱۹۳ م، عبدالله بن محمد(تقی)؟-؟، احمد بن عبدالله(وفی)؟-؟، حسین بن احمد(رضی) ۹۰۱/۵۲۸۹ م، عبیدالله ابن حسین(المهدی) ۲۹۷ ه. به اعتقاد ایشان عبیدالله موسس دولت فاطمی فرزند چهارم محمد بن اسماعیل و امام پنجم اسماعیلیان است.^{۱۷}

عکس العمل عباسیان و اهل سنت و طرح خاندان میمون القداح

خاندان میمون چه پیشینه‌ای دارند و چگونه وارد این جریانات شده‌اند. گرچه در میان اندیشمندان و علمای شیعه موارد استثنائی هم وجود دارد که نظر مثبتی در خصوص آنان ابراز نکرده‌اند؛ اما هرچه منابع شیعی به زمان مورد بحث نزدیک تر می‌شود، به خلوص و گرایشات امامی آنان بیشتر پرداخته شده است. ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز معروف به کشی در کتاب رجال خود او را از راویان روایات ائمه پنجم و ششم دانسته است. در واقع میمون قداح را معاصر و از اصحاب امام محمدباقر(ع) و فرزندش عبدالله بن میمون را از یاران و راویان امام ششم، امام جعفرصادق (ع) می‌داند.^{۱۸} شیخ طوسی در رجال^{۱۹} و علامه حلی نیز در خلاصه الاقوال^{۲۰} همین نظر را دارند. طوسی به نقل روایتی از امام محمدباقر(ع) در مورد خاندان میمون اشاره می‌کند که فرمود: اما انکم نور فی الظلمات الارض^{۲۱}. روایت های نقل شده از عبدالله بن میمون در بخش های العقل و العمل، کتاب الدعاء، کتاب الطهاره، کتاب الزکوه، کتاب الحج و النکاح اصول کافی که از ائمه ی پنجم و ششم بلاواسطه نقل شده به یکصد و پنجاه روایت می‌رسد. علاوه بر آن شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، شیخ طوسی در تهذیب و دیگران در سایر منابع شیعی احادیث متنوع و فراوانی توسط او از امام جعفرصادق(ع) بلاواسطه نقل نموده‌اند؛ با اسنادی متصل و صحیح که تردیدی در اخلاص آن خاندان نسبت به اهل بیت و تشیع امامی باقی نمی‌گذارد، حتی کتاب دستورالمنجمین؛ به عنوان یکی از منابع مهم اسماعیلیه ی نزاری در بیان زندگانی امام پنجم شیعیان، حضرت باقر(ع) از جمله اصحاب مشهور آن حضرت یکی میمون القداح را برشمرده و سپس در معرفی اصحاب امام ششم، امام جعفرصادق (ع)؛ عبدالله بن میمون را جزء مشاهیر رجال آن حضرت معرفی نموده است.^{۲۲} در پژوهش های جدید نیز عبدالله بن میمون را از اصحاب امام جعفرصادق(ع) و حیات او را در قرن دوم هجری دانسته‌اند.^{۲۳} این موضوع را ماسینیون(Massignon) و برنارد لوئیس(Bernard Lewis) نیز تأیید کرده‌اند.^{۲۴} اسماعیلیه عبدالله بن میمون را از دعاه بزرگ خود برشمرده و گروهی از نویسندگان اهل سنت با تکیه بر این ادعا به طرح مطالب نادرستی در خصوص خاندان میمون و نیز نسب فاطمیان پرداخته‌اند.^{۲۵} از جمله اقدامات عباسیان به منظور بدنام ساختن خاندان اصیل میمون تلاش آنان در زمینه جعل اصالت یهودی برای عبدالله بن میمون بود.^{۲۶}

موسس دولت فاطمی مصر، بدلیل آگاهی از جو نامناسبی که مخالفان ایجاد نموده و موانعی که ممکن است در آینده به وجود آورند، در غالب مجالس خود بر نسب فاطمی خود تاکید می نمود. اقدام های عباسیان و همفکرانشان در این خصوص در آغاز محدود و بی اثر بود و عبارت بود از اقدامات امنیتی علیه داعیان و جنگ سیاسی، برضد فاطمیان. اما در ادامه مخالفت ها گسترش و تنوع بیشتری یافت. جوینی می نویسد: «در روزگار القادربالله در بغداد عقد محضری بستند و معتبران و سادات و قضات و علما بر آن محضر خطوط ثبت کردند، که مذهب اولاد مهدی مقدوح^{۲۷} است و ایشان در انتساب به جعفر صادق رضوان الله علیه کاذبند»^{۲۸}.

بخش اصلی از ابهامات در خصوص نسب فاطمیان، به شخصی به نام ابن رزام برمی گردد. محمد قزوینی در ذیل جهانگشای جوینی می نویسد، نام و نسب ابن رزام چنان که مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف ذکر کرده، ابو عبدالله محمد بن رزام الطایی الکوفی است و چون تالیف کتاب مسعودی، به تصریح خودش در سال ۳۴۵ق بوده؛ پس عصر ابن رزام معلوم می شود که قبل از تاریخ مزبور یا مقارن آن بوده است و گویا همین کتاب، سرچشمه اطلاعات و ماخذ عمده عموم مولفین بعد از او؛ در خصوص مبادی امر اسماعیلیه بوده است؛ که غالباً حکایات عبدالله بن میمون و طعن در انتساب فاطمیین را از او نقل کرده اند. به نظر می رسد ابن رزام مولف کتاب رد علی الاسماعیلیه ظاهراً برای نخستین بار جریان تاسیس دولت فاطمی و ارتباط خاندان میمون با آئین قرمطی و تشکیل فرقه اسماعیلیه را ساخته است^{۲۹}.

ماخذ عمده ابوالحسن محمد بن علی بن الحسین بن احمد بن اسمعیل بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق العلوی الدمشقی، معروف به شریف اخو محسن، دومین مورخ طراح این نسب سازی در خصوص اسماعیلیه، به تصریح مقریزی نیز همین اثر است.^{۳۰} نام کتاب ابن رزام گویا النقض علی الباطنیه بوده است.^{۳۱} مولف تاریخ الفی نیز تحت تاثیر این موضوع قرار گرفته و می نویسد: «اول ظهور طایفه اسماعیلیه به این طریق بود که حسین بن احمد بن زکریای بربری که کنیت او ابو عبیدالله شیعی بود، به واسطه قلت معیشت و استیلائی فقر بر وی حیلہ ای اندیشید و یکی از شرفای بنی فاطمه علیها السلام را پیدا کرده و جمعی کثیر از مردم بربر را به دعوت او درآورد و او را به مهدی ملقب گردانیدند.^{۳۲} عباسیان علاوه بر تکذیب انتساب موسس سلسله فاطمی به ائمه شیعه، سعی می کردند در نسب نامه ی امامان اسماعیلی و خلفای فاطمی اختلاف اندازند. از این رو مورخان مانند

ابن خلدون، ابن اثیر و رشیدالدین فضل...، در نسب عبیدالله المهدی و پیوستن آن به امام جعفر صادق(ع) اختلاف نظر دارند.^{۳۳} جامع التواریخ در این باره می‌نویسد: «زعم اهل سنت آن است که امام جعفر صادق، میمون قداح را با نوه خویش محمد بن اسماعیل به مدرسه می‌فرستاد...، هرچه محمد می‌آموخت، او نیز یاد می‌گرفت و به دنبال گفتار خود می‌افزاید عبدالله پسر محمد بن اسماعیل، ولی و نایب و وصی اوست».^{۳۴}

موضوع از این فراتر رفت و عبیدالله المهدی نیز در معرض قرار گرفت. مصحح فرق الشیعه در ضمن توضیحات انضمامی طولانی خود بر این کتاب می‌نویسد، بعضی او را فرزند مردی یهودی دانستند که در سلمیه شام آهنگری داشت و چون مرد و زنش بیوه گشت، او را یکی از بزرگان علوی آن شهر به زنی گرفت و هنگام جوانی به خود، نسب علوی داد. همچنین گویند که عبیدالله مهدی از نسل عبدالله بن میمون قداح بود.^{۳۵} طبعاً این انحراف بزرگ و جعل نسب؛ در مورخین قرن های بعد بی تاثیر نبود و در این جا به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم. مولف کتاب تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد، سلسله النسبی که اسماعیلیه می‌کوشیدند تا با آن نسب عالی خود را معلوم و مسلم گردانند، چندین بار(یک بار در سال ۴۰۲ق و بار دیگر در سال ۴۰۴ق)، از سوی رقیبانشان یعنی خلفای عباسی مورد اعتراض واقع شد. خلفای عباسی فاطمیان را از نسل یکی از ملحدان ایرانی بنام عبدالله بن میمون قداح می‌شمردند و می‌گفتند که وی فرقه اسماعیلیه را که تا آن زمان رفتاری مسالمت آمیز داشت، برای ترویج عقاید باطنی و التقاطی خود و نیز برای اجراء مقاصد سیاسی و شخصی خویش مناسب دید و آن را وسیله وصول به اغراض و مطامعی که داشت قرار داد.^{۳۶}

دخویه در مقاله جداگانه‌ای در زمینه قرامطه با شدت و قاطعیت بیشتری به موضوع پرداخته است. او می‌نویسد مردی که این سیستم - سیستم مذهبی اسماعیلیه - را پی ریزی کرد یا دست کم برای اهداف خود راه انداخت، شخصی بنام عبدالله بن میمون؛ از نژاد ایرانی و با شغل قداحی(چشم پزشکی) بوده است. وی در نیمه قرن سوم هجری، در شهر عسکر مکرم، از شهرهای خوزستان می‌زیست. نوشته اند که او از اعراب و مذهب آنها به شدت بیزار بود. چنین می‌نماید که هدف نهایی او از میان برداشتن خلافت بغداد، به تحلیل بردن اسلام و عودت مذهب کهن ایران، یعنی مذهب نور بود.^{۳۷}

نظرها در این خصوص

در سالیان و دهه های اخیر محققان کشورمان در زمینه نسب شناسی اسماعیلیه و فاطمیان مطالعات خوبی انجام داده اند، به ویژه در خصوص خاندان میمون، که ما در مقاله خود از بخشی از یافته های آنان در این بحث بهره گرفته ایم. منابع شیعه چنان که اشاره شد در باره عبدالله بن میمون قدامت اطلاعات دقیق تری می دهند. کشی می نویسد که او یکی از اصحاب امام محمد باقر(ع) بود.^{۳۸} نجاشی در کتاب رجال خود می نویسد، عبدالله بن میمون الاسود القدامی؛ برده آزاد کرده بنی مخزوم بود و آب مروارید را درمان می کرد. پدرش از ابی جعفر، از ابی عبدالله امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع)، روایت کرده و مردی ثقه بود و کتابهای مبعث النبی و صفه الجنه والنار از اوست.^{۳۹} شیخ طوسی نیز در کتاب خود میمون قدامی را از یاران امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) می شمارد و می نویسد که او یکی از بندگان آزاد کرده بنی مخزوم بود و امامی مذهب شمرده می شد. پسرش عبدالله را نیز علمای رجال شیعه امامی دانسته اند.^{۴۰} دیگر رجال شیعه مانند علامه حلی و ابن شهر آشوب؛ در رجال خود از او یاد کرده و وی را از اصحاب این دو امام دانسته اند. بدیهی است که با ثقه دانستن آن عالم علم رجال شیعه، روایاتی که از مصادر غیر شیعه نقل شده؛ قابل اعتماد نیست.

تاکید رجال شیعه بر مکی بودن و موالی بودن عبدالله بن میمون است و او را فردی تیر تراش می دانند، در حالی که غیر شیعه او را ایرانی، از اهالی اهواز و قدامی را به معنی طیب امراض چشم تفسیر کرده اند. در واقع اگر چنانچه وی از فرقه اسماعیلیه می بود، با تقید شدید علمای رجال شیعه به ذکر مذهب رواه^{۴۱} که در نزد ایشان هست و عادت بر تصریح به مذهب راوی، سکوت ایشان نشان از این مطلب است که او به طایفه اسماعیلیه بستگی نداشته است.^{۴۲}

دلیل دیگری که ما هم در قسمت های قبلی به آن اشاره نمودیم؛ مبنی بر این که عبدالله بن میمون و پدرش از فرقه اسماعیلیه به شمار نمی رفته اند، سکوت علمای ملل و نحل چون؛ حسن بن موسی نوبختی، صاحب کتاب فرق الشیعه و ابوالحسن اشعری، صاحب کتاب مقالات الاسلامیین و مسعودی، صاحب مروج الذهب و التنبیه والاشراف است. بنابراین نتیجه می گیریم که میمون و پسرش عبدالله، معاصر امام جعفر صادق(ع) بودند و در قرن دوم می زیستند و نه قرن سوم. دیگر این که از محدثان موثق شیعه به شمار می رفتند و دیصانی^{۴۳} و بت پرست نبودند و نسبت شعبده کاری^{۴۴} و

نیرنگ بازی به آنان درست نیست. در منابع شیعه میمون و پسرش از مردم مکه اند و این با جمیع منابع غیرشیعی که او را اصلا از مردم اهواز دانسته اند، معارض است.^{۴۵}

یکی از منابع شیعی که همگام با مورخین طرفدار عباسیان و در مخالفت با خاندان میمون مطالبی را مطرح کرده است، مولف تبصره العوام است که نظر مثبتی در مورد میمون و پسرش عبدالله ندارد. او نیز دیدگاه برخی از اهل سنت را در باب خاندان میمون منعکس کرده است.^{۴۶} قزوینی رازی دیگر اندیشمند شیعه ی قرن ششم هجری و خالق اثر ارزشمند النقص از دیگر نویسندگان شیعی است که با نفرت فراوانی از خاندان میمون یاد کرده است. از نکات قابل تامل در این رابطه آن است که قزوینی رازی با ذکر اسامی خاندان میمون و قرامطه چون سعید قداح، میمون بن سالم القداح، سالم پدر میمون، محمد دندان، بوزکریا، پیشوای قرامطه یمن، ابوسعید جنابی، رهبر قرامطه بحرین، عبدالله بن سالم بن میمون، عبدالله بن عبدالله، ابوالقاسم بن عبدالله، تمامی رهبران آن را تحت عنوان ملاعین یاد کرده و به آنان نسبت کفر داده است. او همچنین از اقدام خلیفه عباسی مقتدر، در گردآوری موافقت سادات و نقبای علوی در این زمینه با نظر موافق نگریسته است.^{۴۷} باید اشاره شود که مولفین تبصره العوام و کتاب ارزشمند نقض با موضوع مورد بحث ما، بیش از ۴ قرن فاصله داشته‌اند. در طول این مدت بخشی از نویسندگان غیرشیعی نیز بر شعله ور شدن آتش کینه دامن زدند.

علامه محمد قزوینی در ذیل جهانگشای جوینی نوشته است: «مخفی نماناد که بعضی از مورخین اهل سنت و جماعت مانند ابو عبدالله بن رزام الطائی الکوفی و ابوالحسین محمد بن علی بن الحسین العلوی دمشقی؛ معروف به شریف اخو محسن و جمعی دیگر (که ماخذ عمده همه ایشان گویا همین دو نفر مذکورند)، اموری بس عجیب در باره عبدالله بن میمون قداح حکایت کرده اند و نسبت های ثنویه، دیصانی و غیره به او داده‌اند.^{۴۸}

شاید مخالفت مولفین تبصره العوام و نقض را نیز این گونه بتوان پاسخ داد که رفتارهای غیرمنطقی بخش هایی از اسماعیلیان در قضاوت تعدادی از علمای شیعه در آینده موثر بوده است. در جریان حمله ی ابوسعید جنابی، از قرامطه در سال ۳۱۷ق به مکه و قتل حجاج و غارت مسجدالحرام و سرقت حجرالاسود، پس از گذشت ۲۲ سال، عبيدالله المهدی که در افریقيه مستقر بود، برای ابوطاهر، امیر وقت قرامطه کاغذی نوشت و او را در این کار ناستوده توبیخ و ملامت و او را لعن کرد و گفت تو ما را رسوا کردی و دولت ما را نسبت به الحاد دادی، البته حجر را به مکان خود برگردان و اموال را به

ایشان رد کن و او نیز در ایام مقتدر چنین کرد.^{۴۹} این موضوع نمونه‌ای از مخالفت دولت فاطمی مصر با تندروی‌های گروه‌هایی از اسماعیلیان در سایر مناطق است.

در هر حال بایستی اشاره کرد که عبدالله بن میمون قداح، از خالص‌ترین شیعیان امامیه بوده و به هیچ وجه ارتباط و انتسابی با فرقه اسماعیلیه نداشته است. ادعای اسماعیلیان در خصوص انتساب او به آئین آنها و نقش او در تاسیس آن را باید این گونه تعبیر نمود که این ادعا، مدرک و تاریخی ندارد و غرض از وضع این افسانه احتمالاً این بوده که خواسته‌اند، اساس مذهب خود را برای مزید آبرو و اعتبار؛ به یکی از بزرگان اصحاب امام جعفر صادق (ع)؛ یعنی امامی که در فضل و شرف متفق علیه عامه و خاصه و علاوه بر آن ابوالاثمه خود آن طایفه است، استناد و اتکاء داده باشند.^{۵۰} از قرائن متقن بر تائید این احتمال آن است که مورخین آن مقطع زمانی و مولفین ملل و نحل که در حدود سال ۳۰۰ ق می‌زیسته‌اند از قبیل؛ حسن بن موسی النوبختی (متوفی ۳۰۰ ق)، صاحب کتاب فرق الشیعه، در حالی که قریب ۷ صفحه (۶۴-۵۷) در خصوص توصیف شعب مختلف اسماعیلیه و شرح عقاید آنان مطالبی را بیان نموده است، ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۲۴ ق)، صاحب کتاب مقالات الاسلامیین، مسعودی صاحب کتاب‌های مروج الذهب و التنبیه والاشراف (متوفی ۳۳۶ ق)، به کلی و مطلقاً از ذکر اسم عبدالله بن میمون قداح در آثارشان خبری نیست و تحت هیچ عنوان نامی از او، در کتب خود نبرده‌اند. اگر او در تاسیس اسماعیلیه دخالتی داشته و به طریق اولی موسس عمده و از دعاه آن فرقه بوده، چگونه است که با وجود نقل مطالب گسترده در خصوص اسماعیلیه و فرق آن، نامی از این خاندان در آثار آنان موجود نیست.^{۵۱}

می‌توان گفت تا اواخر قرن سوم هجری که آثار مذکور تالیف شده‌اند، هنوز جریان جعلی انتساب خاندان میمون به اسماعیلیان شکل نگرفته و عمومیت نیافته بود. به بیان دیگر تا این زمان، در هیچیک از منابع شیعه امامیه اشاره‌ای به اسماعیلی بودن این خاندان نشده است.

نسب فاطمیان

دشمنان اسماعیلیه از گمنامی و استتار امامان اسماعیلی به نفع خود سود برده، نسبت عیب‌الله المهدی را به محمدبن اسماعیل تکذیب می‌کردند. چون در آن دوره ملاک حقانیت خلفا و امامان، نزد شیعیان داشتن نسب عالی و درست و پیوستن آنان به امام علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) بود و این امر نقش عمده، موثر و مهمی داشت، روی این اصل مهم همه مدعیان و مجاهدان مذاهب شیعه

لازم بود که خود را از فرزندان علی و فاطمه بدانند و به همین جهت هم عبیدالله المهدی هم خود را از اولاد آنها معرفی کرد. با وجود این که طرفداران شکی در نسب او نداشتند، اما او بر این مساله تاکید داشت و آن را به مسلمانان گوشزد می کرد.^{۵۲} علت این که عبیدالله خلیفه اول اسماعیلی به مهدی ملقب شد و خود را خلیفه فاطمی خواند، چنین بوده است که چون در روایات شیعه آمده است که امام موعود منتظر دارای لقب مهدی و از اولاد فاطمه خواهد بود، از این رو عبیدالله خود را «المهدی القائم» و خلیفه فاطمی خواند. خلفای فاطمی فرمانروایی روحانی و حکومت آرمانی مهدی منتظر را حق خود می دانستند. این سلسله از خلفا علاوه بر نسب فاطمی گاهی خود را علوی، منسوب به علی بن ابیطالب و گاهی اسماعیلی می نامیدند.^{۵۳} مولف کتاب فدائیان اسماعیلی در این خصوص می نویسد، روسای فرقه اسماعیلیه مدعی اند که امام هستند و از اعقاب اسماعیل بن جعفر می باشند و از جانب وی و از طریق علی (ع) و حضرت فاطمه (س)، از ذریه حضرت محمد (ص) محسوب می شوند. اینان به لحاظ آن که خود را از اعقاب فاطمه زهرا دختر پیغمبر می شمردند، فاطمی خوانده می شدند. در ۲۹۷ق/۹۰۹م مبادی قدرت اسماعیلیان بدان حد رسید که امام مستور آنان خود را آشکار ساخت و در شمال آفریقا با لقب المهدی خود را خلیفه خواند.

مورخ هلندی که در خصوص قرامطه بحرین کتابی تالیف نموده و مقالاتی در زمینه اسماعیلیان دارد، می نویسد: فاطمی از نام فاطمه دختر پیامبر و همسر علی (ع) گرفته شده است.^{۵۴} مصحح کتاب ارزشمند نقض که در قرن ششم هجری تالیف شده است، می نویسد: علمای نسابه و دانشمندان اهل نظر و محقق در نسب و تاریخ برآنند که نسب فاطمیان مصر صحیح است و ایشان علوی و فاطمی و اقدام خلیفه عباسی در خصوص تنظیم استشهاده نامه و محضر درست کردن، مبنی بر کذب این انتساب] بی اساس و پرونده سازی است.^{۵۵}

استاد فقید محدث ارموی، مصحح کتاب نقض در اثر جداگانه ای در دو جلد تحت عنوان تعلیقات نقض به مباحث تکمیلی بسیار ارزشمندی در این زمینه اشاره نموده است. در خصوص مطالب مورد بحث ما در جلد دوم (تعلیقه ۳۱)، با عنوان صحت نسب فاطمیان مصر، ابتدا ردیه ی قزوینی رازی را بیان کرده است که: «این جماعت نه از اولاد علی و فاطمه اند و نسب ایشان بدین دعوی که می کنند، باطل است و از اولاد میمون قذاح اند». سپس محدث می نویسد که این مطلب در نزد ارباب فن و علمای انساب درست نیست و کافی است، در این باب قول نسابه شهیر ابن عنبه و نص عبارت

او در کتاب الفصول الفخریه^{۵۶} را بیان نمود که نوشته است: «... و در نسب خلفای مصر خلاف بسیار است و عباسیان ایشان را نفی کردند و محضرها نوشتند در این باب و بدان منضم کردند که آنچه به ایشان نسبت می‌کنند، از الحاد و سوء اعتقاد و بسیار از علماء در تصانیف خود نفی ایشان کردند و آنچه گفتند در باب ایشان از طعن، راست نمی‌آید از بهر آن که مبنی است، بر آن که اول خلفاء ایشان مهدی عیبدالله پسر محمد بن اسماعیل است لصلبه و زمان او احتمال آن ندارد»، بلکه مبالغه کردند، در آن که اسماعیل بن الصادق - علیه السلام - را عقب نیست و این محض دروغ است و سید رضی الدین موسوی، طی ایباتی نسب ایشان را تأیید و در محضری که عباسیان نوشتند به نفی ایشان، نوشت و در آن با او بحث بسیار رفت و ابن الاثیر الجزری صاحب تاریخ کامل میل تمام دارد به صحت نسب ایشان و دور نمی‌گوید، بلکه صحت نسب ایشان نزدیکست و بعضی نسابان جزم به صحت آن کردند، والله اعلم و هر که طالب تفصیل بیشتر شود به کتاب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب و به کامل ابن اثیر (قضایای سال ۲۹۶ق)، رجوع کند.^{۵۷}

علامه قزوینی در حواشی تاریخ جهانگشای جوینی - که قبلاً به آن اشاره شد - در اثنای ذکر این که فاطمیان مصر از نسل امام جعفر صادق (ع) بوده اند و این که برخی از صاحب غرضان، آنان را از اولاد عبدالله بن میمون قدام می‌دانند، دروغ فاحش و کذب صریح و بهتان صرف و افترای محض است، می‌نویسد: «... بر شخص منصف بی غرضی که تا حدی به تواریخ آن عهد انسی داشته باشد، جنبه مغرضانه این حکایات - یعنی وجود عبدالله بن میمون قدام ایرانی مجوسی الاصل، که از سسی [اسرای] اهواز و از فرقه دیصانیه و از ده‌ها دهه و مدت‌ها دعوی پیغمبری کرده، سپس دعوی تشیع نموده و در باطن کافر و زندق و از اهل تعطیل و اباحه بوده و غرضش برانداختن دین اسلام بوده است - به هیچ وجه پوشیده نیست و اغلب آنها به نظر به کلی ساختگی و افتراء و تهمت صرف می‌آید و منشاء آن تهمت، لابد یکی بغض ذاتی متعصبین [غیرشیعه] با شیعه بوده و دیگری تحریک خلفا بنی عباس، زیرا که خلفا مزبور در مقابل قدرت روزافزون رقباء مقتدر خود، یعنی خلفا فاطمیین که نیمه مملکت آنان را از دست ایشان به در برده و در نیمه باقی نیز ایشان را متزلزل می‌داشتند، از راه کمال عجز و ناتوانی برای تشفی قلب خود چاره‌ای جز توسل بدین گونه وسائل عاجزانه؛ یعنی نشر اکاذیب و مفتریات در حق دشمنان قوی دست خود و قدح^{۵۸} در انساب و مذاهب و اعمال و افعال ایشان و اعوان و انصار ایشان نداشته اند و از قدیم گفته اند که: صلاحه عجزه دشنام و تهمت است.

حسینی ارموی (محدث) نیز در خصوص حمایت کسانی چون پدید آورنده کتاب نقض از جریان ضدیت با خاندان میمون می نویسد که شاید منشا عقیده قزوینی رازی و امثال او و حمایت آنها از نفی کنندگان صحت نسب فاطمیان، مخفی بودن حقیقت امر در نتیجه فعالیت و پرونده سازی های عباسیان بوده است و همچنین سوء معامله و بد رفتاری های تابعان حسن صباح، از قتل و غارت که آنان را از فاطمیان مصر متنفر و منزجر می کرده است، زیرا حسن صباح خود را نماینده فاطمیان معرفی می نموده است. در هر صورت نوع علمای زمان که تحت نفوذ سیاسی و سلطه بنی عباس می زیسته اند حقیقت امر را در این مورد دریافته اند و یا جرات بیان آن را نداشته اند.^{۵۹} به نظر می رسد از مجموع مطالب بیان شده عوامل مشخصی سبب پیدایش ابهام در نسب فاطمیان و تردید در انتساب آنها به حضرت فاطمه زهرا (س) شده است که به بخشی از آنها اشاره می شود:

غفلت از این نکته که منابع همان محدوده زمانی- تا نیمه ی اول قرن چهارم هجری- از جمله ملل و نحل ها، بر این مساله تاکید دارند که اسماعیلیه از پیروان و بازماندگان اسماعیل و فرزندش محمد - فرزند و نوه امام جعفر صادق (ع)- هستند. فقدان توجه لازم به موضوع عدم ذکر نامی از خاندان میمون؛ در منابع مرتبط با اسماعیلیه در همان مقطع زمانی. تلاش عباسیان و تبلیغات شدید و فعالیت های گسترده آنان در تمام ابعاد؛ برای ایجاد ابهام در این زمینه. تقیه اسماعیلیان اصیل برای مخفی ماندن نام و مشخصات امام خود و جلوگیری از تعقیب عباسیان. اقدام های بخشی از مورخان غیر شیعه، در مخدوش ساختن نسب فاطمیان. نگرانی ها و فعالیت های سایر فرق شیعه چون امامیه و زیدیه. تلاش های غیر انسانی و خشونت آمیز بخشی از فرقه های منتسب به اسماعیلیه، نظیر قرامطه. روش های زیان بار افرادی چون حسن صباح، در اعلام قیامت و انجام رفتارهای غیر معمول با روح دین. تکرار اطلاعات نادرست بعضی از مورخان وابسته به خلافت عباسی، در طول چندین قرن توسط منابع تاریخی نسبتا معتبر. اقدام اسماعیلیه در مصادره افراد معتبر شیعه به نام خود و برای توجیه خود. فقدان اراده ی لازم در میان فاطمیان، برای دفاع اصولی و قوی از حریم فرهنگی و سیاسی خود و نابودی بخشی از منابع دست اول آنان، در جریان اشغال الموت و تصرف کتابخانه بزرگ مستقر در آن توسط سپاه هولاکو. اختلاط اسماعیلیه، به عنوان فرقه ای با گرایشهای باطنی، با برخی از فرقه های شعوبی ایرانی نظیر بومسلمیه و غیره. مجموع این عوامل سبب پیدایش شبهه هایی در زمینه ی منشاء دولت اسماعیلی و نفوذ ابهامات در آن شده است. در کنار آن تلاش عباسیان به منظور بدنام ساختن فاطمیان و اسماعیلیه که سبب شد عناصر دیگری را به این جریان بیفزایند و با ترکیب درست و

نادرست به تحریف بزرگی در چند بعد بپردازند در مجموع باعث پدید آمدن ابهاماتی بزرگ شد که تا امروز نیز ادامه دارد. این اقدام ها در طول تاریخ موجب شد تا آنها موفق شوند برای مدتی هم اسماعیلیه و فاطمیان اصیل را بد جلوه دهند و هم خاندان میمون را زیر سوال برده و در اذهان جامعه منحرف معرفی کنند.

نتیجه گیری

خاندان میمون از یاران صدیق اهل بیت علیهم السلام و از نزدیکان ائمه ی پنجم و ششم و از راویان احادیث آنان بودند. نسبت دادن آنان به بخشی از اسماعیلیه ی غیراصیل و تاکید بر نقش آنان در تاسیس جریان فکری اسماعیلی حرکتی بود که از سوی عباسیان با چند هدف صورت گرفت. تلاش به منظور اثبات ایرانی بودن و ضدیت با اسلام و عنصر عرب از دریچه و سنگرتشیع هدفی است که عباسیان در پی آن بودند. شهرت خاندان میمون در حدی بود که بتوان از نام آنان بهره ی لازم را برد. در حالی که تشیع در بطن خود مذهبی است که خاستگاه عربی دارد و تمام نظریه ها در این خصوص به تحولات تاریخ صدر اسلام و قرن اول هجری در شبه جزیره عربستان و عراق برمی گردد و ایرانیان هیچ نقشی در تکوین و پیدایش آغازین آن نداشتند. انتساب تشیع به ایرانیان برای اثبات دشمنی و ضدیت ایرانیان با اسلام و عرب و از سوی دیگر، بیان وجود عناصری از اندیشه های بازمانده از نحله های ایران باستان در تفکر شیعی، سبب گمراهی تعدادی از مستشرقین در شناخت درست حوادث جهان اسلام شده است. نسبت دادن تشیع امامی به عبدالله بن سبأ یهودی و اصرار بر نقش خاندان میمون در تشیع اسماعیلی و تلاش برای منحرف نشان دادن این خاندان، گوشه ای از دشواری های ایجاد شده در شناخت صحیح اسلام شیعی است و دریافتن حقیقت موضوع از میان این غبارها به ظرافت ها، دقت و نگاه علمی نیاز دارد. اساس مذاهب شیعه اسماعیلی، امامی و زیدی را با ویژگی های خاص خود که همه در انتساب به اهل بیت(ع) و خاندان پیامبر اکرم (ص) اشتراک دارند، بایستی کاملاً از جریان های شعوبی گری، نحله ها و فرقه های پر پیرایه ای که به آنها نسبت داده می شود، جدا دانست.

اسماعیلیه یک اندیشه ی شیعی با موضوع اعتقاد به امامت و جانشینی اهل بیت(علیهم السلام) برای پیامبر(ص) بود، که بعدها بخشی از آن توسط افرادی خارج از حوزه ی عترت، به جریانی کاملاً متنافر و متفاوت با اسلام و تشیع تبدیل شد و ماهیتی فلسفی- سیاسی، مغایر با اندیشه ی واقعی اش

یافت. نسب فاطمیان مصر به فاطمه(س)، دختر پیامبر اکرم(ص) بر می‌گردد و خاندان میمون، از موسسین دولت فاطمی و شکل دهندگان اندیشه اسماعیلی نیستند. عناصر ایرانی از جمله؛ باطنی‌ها و معتقدین به حلول و تناسخ در قرون بعدی، اندیشه‌ی اسماعیلی را از مسیر خود خارج ساختند و امامی را که اسماعیلیان واقعی منتظرش بودند، تغییر دادند و پیرایه‌های فلسفی و کلامی را جایگزین تفکر سیاسی- اعتقادی اسماعیلی ساختند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها

۱. عاملی، سید محسن الامین (۱۳۶۹ق)، **ایمان الشیعه**، بیروت، الطبعه الاولى، ج ۱، ص ۳۶.
۲. کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۳۷۴)، **این است ائین ما**، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، مطبوعاتی هدف، ص ۷۷.
۳. داوودی الحسنی، جمال الدین احمدین علی بن حسین (۱۹۱۸)، **عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب**، طبع نجف، ص ۱۴۳.
۴. مقریزی، تقی الدین احمدین علی (۱۹۴۸)، **اتعاظ الحنفاء باخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء**، قاهره، ص ۶.
۵. جوینی، علاء الدین عطاملک بن بهاء الدین محمدین محمد (۱۳۱۱)، **تاریخ جهانگشا**، تصحیح میرزا محمدخان قزوینی، تهران، کتابخانه خاور، ج ۳، ص ۳۰۹.
۶. جوینی، شمس الدین (۱۳۷۰)، **تاریخ جهانگشا** با حواشی محمد قزوینی، تهران، نشر ارغوان، ج ۳، ص ۳۱۱.
۷. مقدسی، مطهر بن طاهر (بی تا)، **البدء والتاریخ**، پورت سعید مصر، مکتبه الثقافه الدینیة، ج ۵، ص ۴۲۶.
۸. نرشخی، ابوبکر محمدین جعفر (۱۳۵۱)، **تاریخ بخارا**، مصصح محمدتقی مدرس رضوی، مترجم احمدین محمدین قباوی، تهران، نشر توس، ص ۸۶.
۹. دینوری، ابوحنیفه احمدین داود (۱۳۶۸)، **اخبار الطوال**، ترجمه دکتر محمد مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، چاپ سوم، ص ۴۲۶.
۱۰. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، **الکامل**، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مطبوعات علمی، ج ۱۶، ص ۳۵.
۱۱. ابن خلدون، محمد (۱۳۶۳)، **العبر**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۳، چاپ اول، ص ۲۵.
۱۲. بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۳)، **تاریخنامه طبری**، تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات البرز، ج ۵، چاپ سوم، ص ۱۵۸۵.
۱۳. ابن اثیر، همان، ص ۲۸۹.
۱۴. گروهی از پژوهشگران اعتقاد دارند به دلیل تلاش فاطمیان و اسماعیلیه برای در امان ماندن از تعقیب عباسیان از نام های مستعاری چون مبارک، میمون و سعید استفاده می کردند؛ به این دلیل اسماعیل لقب مبارک، فرزندش محمد لقب میمون و عبیدالله نیز قبل از تشکیل دولت فاطمی خود را سعید نامیده بود. برای اطلاع بیشتر. ک: دفتر، فرهاد (۱۳۷۵)، **تاریخ و عقاید اسماعیلیه**، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، فرزنان، صص ۱۳۴-۱۳۳.
۱۵. مستودع: آن که از او نگهداری امانتی را خواسته باشند. امامت او مستودع بود؛ یعنی ثابت نبود.

۱۶. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی (۱۳۵۳)، **فرق الشیعہ**، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۴۳.
۱۷. فضایی، یوسف (۱۳۶۳)، **مذهب اسماعیلی و نهضت حسن صباح**، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، ص ۴۱.
۱۸. کشی، ابوعمر محمد بن عمر بن عبدالعزیز (۱۳۴۸)، **اختیار معرفه الرجال معروف به رجال کشی**، ترجمه حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ص ۲۴۷.
۱۹. طوسی (شیخ)، ابوجعفر محمد بن الحسن (۱۳۲۳)، **رجال طوسی**، ترجمه سید محمدصادق آل بحرالغولم، تبریز، چاپ سنگی، ص ۱۹۷.
۲۰. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۳۸۱)، **خلاصه الاقوال**، گروه حدیث آستان قدس رضوی، مشهد انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۵۳.
۲۱. کشی، همان، ص ۲۴۶.
۲۲. جوینی، همان، ص ۳۳۳.
۲۳. حسن، ابراهیم حسن و طه احمد اشرف (۱۳۶۶ق)، **عبداللہ المہدی امام الشیعہ الاسماعیلیہ و موسس الدولہ الفاطمیہ فی بلاد مغرب**، مکتبه النهضه المصریہ، صص ۴۷-۴۹.
۲۴. لوئیس، برنارد و دیگران (۱۳۶۸)، **اسماعیلیان در تاریخ**، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی، صص ۱۳۹-۱۳۸ و ۶۷.
۲۵. همان، ص ۳۱۵.
۲۶. برای آگاهی از این موضوع رک: ابن مالک، **کشف الاسرار الباطنیہ و اخبار القرامطہ**، مصر، ۱۳۵۷ق، ص ۱۷ و ابن اثیر، عزالدین علی (۱۴۰۸ق)، **الکامل فی التاریخ**، ج ۵، تصحیح علی مشیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ص ۱۷.
۲۷. مقدوح یعنی مطعون . طعنه زده شده . کسی که طعن و قرح بر آن وارد است . مردود. غیر قابل قبول . ناموافق شرع .
۲۸. همان، ص ۱۵۹.
۲۹. عظیم زاده طهرانی، طاهره (تابستان ۱۳۸۲)، «عبدالله بن میمون»، **مجله مشکوه**، شماره ۷۹، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، صص ۱۳۸-۱۲۳.
۳۰. مقریزی، همان، صص ۱۵-۱۱.
۳۱. جوینی، همان، ص ۳۲۶.
۳۲. تقوی (آصف خان قزوینی)، قاضی احمد (۱۳۸۲)، **تاریخ الفی**، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۴، ص ۲۳۷۷.
۳۳. فضایی، همان، ص ۳۸.

۳۴. همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۳۸)، **جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان** (...)، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه و محمد مدرس زنجانی، تهران، بی نا، ج ۳، ص ۲۲.
۳۵. نوبختی (ضمیمه)، همان، ص ۲۴۲.
۳۶. براون، ادوارد (۱۳۶۹)، **تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر**، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، تهران، انتشارات مروارید، چاپ اول، ص ۲۸۸.
۳۷. استرن، مادلونگ، دخویه، ماسینیون، **نهضت قرامطه (مجموعه مقاله)**، ترجمه یعقوب آژند، تهران، میراث ملل، ص ۶۲.
۳۸. کشی، همان، ص ۲۴۵.
۳۹. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، **فهرست اسماء مصنفی الشیعه (المشتهر به رجال نجاشی)**، مصحح موسی شبیری زنجانی، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۸.
۴۰. طوسی (خواجه نظام الملک)، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق (۱۳۶۹)، **سیاستنامه**، تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ص ۲۶۵.
۴۱. روات و راویان.
۴۲. نوبختی، همان، ص ۲۳۱.
۴۳. دیصانیان فرقه ای از مانویان بودند. رئیس این گروه را از جهت آن که در کنار نهری به همین نام متولد شده بود دیصان خواندند. ر.ک: ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶)، **الفهرست**، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ص ۶۰۲.
۴۴. نسبت های ادعای پیامبری و شعبده بازی و اعزام داعیان به مناطق مختلف از جمله بصره، کوفه، یمن (مانند حمدان بن اشعث معروف به قرمط) در سال ۲۶۱ق را ابن ندیم نقل کرده است. ر.ک: **الفهرست**، ج ۱، ص ۳۴۹.
۴۵. همان، ص ۲۳۲.
۴۶. حسنی رازی، سیدمرتضی بن داعی (۱۳۱۳)، **تبصره العوام فی معرفه مقامات الانام**، تصحیح عباس اقبال، تهران، مطبعه مجلس، ص ۱۸۳.
۴۷. قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۳۱)، **النقض**، تصحیح سیدجلال الدین محدث ارموی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، صص ۳۱۷-۳۰۴.
۴۸. جوینی، همان، ص ۳۲۵.
۴۹. حسینی ارموی «محدث»، میرجلال الدین (۱۳۵۸)، **تعلیقات نقض**، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ج ۲، ص ۱۰۵۶.
۵۰. جوینی، همان، ص ۳۲۳.
۵۱. همان، ص ۳۳۰.

۵۲. فضایی، همان، ص ۳۸.
۵۳. همان، ص ۴۴.
۵۴. دخویه و دیگران، ۱۳۶۸: ص ۶۱.
۵۵. قزوینی رازی، ص ۳۱۶.
۵۶. الفصول الفخریه، ص ۱۴۳.
۵۷. حسینی ارموی، همان، ص ۱۰۶۴.
۵۸. ملامت، سرزنش، بدگویی، طعن، عیب جویی.
۵۹. حسینی ارموی، همان، ص ۱۰۶۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی